

شمه ای از کرامات امام صادق (ع)

<?xml encoding="UTF-8">

طلیعه سخن

در هفدهم ربیع الاول سال 83 هـ. ق در مدینه منوره فرزندی پاک از سلاله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دیده به جهان گشود. نام او جعفر و کنیه اش ابا عبدالله بود، پدر ارجمندش امام محمدباقر علیه السلام پیشوای پنجم شیعیان و مادر گرامی اش ام فروة می باشد. (1) ایشان که بعد از شهادت پدر بزرگوارشان، سرپرستی و امامت شیعیان را به عهده داشتند، به القابی همچون صادق، صابر، فاضل و طاهر مشهور بودند. پیشوای ششم شیعیان مدت 31 سال با پدر زندگی کرد و سرانجام در سال 148 هـ. ق در سن 65 سالگی دیده از جهان فرو بست و در قبرستان بقیع در کنار قبور پدرش امام باقر علیه السلام و جدش امام زین العابدین علیه السلام و سبط اکبر رسول خدا امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد. دوران زندگانی آن حضرت با ده نفر از خلفای اموی و دو نفر از خلفای عباسی، و مدت 34 سال امامت ایشان با هفت تن از آنان مقارن بوده است که عبارتند از:

1- هشام به عبدالملک (105-125 هـ. ق)

2- ولید بن یزید به عبدالملک (125-126)

3- یزید بن ولید بن عبدالملک (126)

4- ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (70 روز از سال 126)

5- مروان بن محمد (126-132)

6- عبدالله بن محمد مشهور بن سفاح (132-137)

7- ابو جعفر مشهور به منصور دوانیقی (137-158)

دوران امامت آن حضرت با شرایط خاص و ممتاز سیاسی و اجتماعی همراه بود که زمینه را برای فعالیت های علمی و مذهبی فراهم آورده بوده از طرفی بنی امیه دوران ضعف و رکود خود را سپری می کردند و دائماً در حال نزاع و کشمکش با بنی عباس بودند. لذا فرصت ایجاد فشار و اختناق نسبت به امام علیه السلام و شیعیان را نداشتند و از طرف دیگر حکومت نوپای عباسیان که با شعار طرفداری از خاندان رسالت به قدرت رسیده بودند، در صدد آزار و اذیت شیعیان نبودند.

این موقعیت ممتاز سبب شد که یک جنبش علمی و فکری در جامعه اسلامی به وجود آید و امام صادق علیه السلام در راس این جنبش توانست به انتشار علوم الهی بپردازد و جهان اسلام را از معارف اسلامی سیراب سازد. موقعیت علمی ایشان چنان ممتاز بود که تمام مسلمانان، حتی علمای دیگر مذاهب در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده اند. چنان که ابوحنیفه (مؤسس مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) می گوید: «ما رایت افقه من جعفر بن محمد (2) ؛ من کسی را فقیه تر [و دانشمندتر] از جعفر بن محمد ندیده ام.» این امور سبب شد که شاگردان فراوانی در حوزه درس ایشان پرورش یابند که عدد آنان بالغ بر چهار هزار نفر

است. (3) شیخ طوسی در رجال خود بیش از سه هزار نفر از آنان را نام برده که از برجسته ترین آنان می توان به: هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، مفضل بن عمر، ابو حنیفه و جابر بن حیان، اشاره نمود. (4)

کرامات اولیاء

همانطور که پیامبران الهی برای اثبات نبوت خویش افعال خارق العاده ای به عنوان معجزه انجام می دهند ائمه اطهار و اولیای الهی هم برای اثبات حقانیت خویش، بیدار کردن مردم یا جهات دیگر، کراماتی از خود بروز می دهند و از طرف خداوند به آن ها عنایات ویژه ای می شود که باور آن ها برای اذهان عمومی خیره کننده و تعجب برانگیز است. هنگامی که صفحات تاریخ را ورق می زنیم با نمونه های بسیاری از این امور مواجه می شدیم که به دو نمونه از آن ها از زبان قرآن اشاره می کنیم:

- 1- یکی از کرامات حضرت مریم، نزول طعام آسمانی از طرف خداوند برای اوست. قرآن کریم می فرماید: «کَلِمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اِنَّ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ» (5) ؛ «هرگاه حضرت زکریا بر مریم در محراب وارد می شد، غذای مخصوصی نزد او می دید. (آن حضرت سؤال می کرد) ای مریم! این غذا را از کجا آورده ای (او پاسخ می داد) : این ها از سوی خداوند است.»
 - 2- نمونه دیگر درباره آصف بن برخیا از یاران حضرت سلیمان است که تخت بلقیس را در مدت زمان کمی از مکانی دور حاضر نمود. خداوند متعال می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ ظَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (6) ؛ «کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد. پس هنگامی که [سلیمان] آن را نزد خود دید گفت: این از فضل پروردگار من است.»
- انجام کرامات به دست اولیای الهی آن قدر روشن و بدیهی است که اکثر مسلمین بر جواز آن اتفاق دارند. تفتازانی از علمای اهل سنت می گوید: «ظهور و روشنی کرامات اولیای خدا همچون روشنی معجزات انبیاء است و انکار این امور توسط اهل بدعت و گمراهان چیز عجیبی نیست، چرا که آنان خود توان انجام آن را ندارند و درباره حکام خود هم آن را ننشیده اند، لذا دست به انکار می زنند.» و در جای دیگر می گوید: «کرامات حضرت علی علیه السلام آن قدر زیاد است که قابل شمارش نیست» . (7)

کرامات امام صادق (ع)

در ذیل برخی از کرامات امام صادق علیه السلام بیان می گردد.

باطل کردن سحر ساحران

محمد بن سنان می گوید: منصور دوانیقی هفتاد مرد از شهر کابل را فراخواند و به آن ها گفت: وای بر شما که ادعای ساحر بودن دارید و بین زن و شوهر او فاصله می اندازید او با وعده های بسیار آن ها را تحریک کرد تا با انجام سحرهای خود ابا عبدالله را مبهوت و مقهور خود سازند. ساحران به مجلسی که منصور فراهم کرده بود رفتند و انواع صورت ها از جمله صورت های شیر را به تصویر کشیدند تا هر بیننده ای را سحر کنند. منصور بر تخت خود نشست و تاج خود را بر سر گذاشت و به دربان دستور داد که امام صادق علیه السلام را وارد سازند. وقتی امام ششم وارد شد، نگاهی به آن ها کرد و دست به دعا

برداشت و دعایی خواند که برخی از الفاظ آن شنیده می شد و قسمتی را هم به طور آهسته خواند، سپس فرمود: وای بر شما به خدا قسم سحر شما را باطل خواهم نمود. سپس با صدای بلند فرمود: ای شیرها آن ها را بلعید، پس هر شیری به ساحری که او را درست کرده بود حمله کرد و او را بلعید. منصور بهت زده از تخت خود بر زمین افتاد و با ترس می گفت: ای ابا عبدالله! مرا ببخش دیگر چنین کاری نخواهم کرد، حضرت هم به او مهلت داد. بعد منصور دوانیقی از امام علیه السلام درخواست کرد، شیرها ساحرانی را که خورده بودند برگردانند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر عصای موسی آنچه را بلعیده بود برمی گرداند، این شیرها نیز چنین می کردند. (8)

زنده کردن یکی از یاران

محمد بن راشد از جد خود که یکی از مسلمانان هم عصر امام صادق علیه السلام است نقل می کند که روزی به قصد دیدار امام علیه السلام حرکت کردم تا از او سؤالی بپرسم، در میان راه مطلع شدم که آن حضرت به تشییع جنازه سید حمیری رفته است، پس به طرف قبرستان رفتم و بعد از ملاقات با امام علیه السلام سؤال خود را از ایشان پرسیدم و جواب آن را دریافت کردم.

هنگامی که خواستم برگردم، مرا به نزد خود خواند و فرمود: شما مردم سرچشمه علم و دانش را رها کرده اید. عرض کردم: آیا شما امام و پیشوای امت در این زمان هستید؟ امام فرمود: آری. عرضه داشتم: دلیل و آیتی می خواهم تا یقین پیدا کنم. آن حضرت فرمود: هرچه می خواهی بپرس، من با اراده الهی جواب تو را خواهم گفت. عرض کردم: برادری داشتم که از دنیا رفته و او را در این قبرستان دفن کردیم، از شما می خواهم او را زنده کنید، امام فرمود: برادرت انسان خوبی بود و به خاطر او خواسته تو را برآورده می کنم، گرچه تو سزاوار چنین کاری نیستی، سپس نزدیک قبر او شد و او را صدا زد، در این هنگام قبر شکافته شد و برادرم از آن خارج شد. به خدا قسم که چنین شد و به من گفت: ای برادر از او (امام صادق علیه السلام) پیروی کن و او را رها مکن. آن گاه به قبر خویش بازگشت. امام علیه السلام از من عهد گرفت و مرا قسم داد تا کسی را از این موضوع مطلع نسازم. (9)

خبر از شهادت برخی یاران

از ابوبصیر نقل شده است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم که صحبت از «معلی بن خنیس» به میان آمد، ایشان فرمودند: «ابا محمد! مطلب مهمی را در مورد او به تو می گویم، آن را از دیگران مخفی نگه دار؛ او به مقام واقعی خود نمی رسد مگر زمانی که از طرف «داود بن علی» مورد تعرض قرار خواهد گرفت.»

پرسیدم: داود با او چه خواهد کرد؟ فرمودند: «او را دعوت کرده، گردنش را می زند و بدن او را به دار می آویزد.» عرض کردم: این حادثه در چه زمانی واقع خواهد شد؟ امام فرمودند: «در سال آینده».

ابوبصیر می گوید: سال بعد داود والی مدینه شد و معلی را به پیش خود فراخواند و از او خواست که اسامی یاران امام صادق علیه السلام را برایش بنویسد، معلی از این کار امتناع ورزید، داود عصبانی شد و گفت: اگر اسامی آن ها را کتمان کنی تو را خواهم کشت، معلی بن خنیس گفت: آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی؟! به خدا قسم هرگز چنین کاری نخواهم کرد. داود خشمگین شد و او را به شهادت رساند و جسد مطهرش را به دار آویخت.

(10)

موارد متعددی در تاریخ نقل شده است که بیانگر آگاهی و اشراف کامل امام صادق علیه السلام بر امور غیبی است و کلامی را که ایشان فرموده: «نحن ولاة الامر و خزنة علم الله (11)؛ ما والیان امر و خازنان علم خداوند هستیم.» در عمل نشان داده و به اثبات رسانده است. در این نوشتار به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

ابراهیم بن مهزم می گوید: از محضر امام صادق علیه السلام جدا شدم و به منزل رفتم، شب هنگام بین من و مادرم مشاجره ای رخ داد، بر سر او فریاد زدم و با تندی با او سخن گفتم، صبح شد، نماز را خواندم و بلافاصله نزد امام آمدم، همین که داخل شدم فرمود: ای پس مهزم! چرا بر سر مادر خود فریاد زدی؟ آیا نمی دانی که او تو را در شکم خود نگهداری کرد و در دامن خود پروراند و با شیر خود تو را تغذیه نمود؟ عرض کردم: آری. ایشان فرمودند: پس هیچ وقت با تندی با او سخن مگو. (12)

آتش در اطاعت امام

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بنام مامون رقی نقل کرده است که: در محضر سرور و مولایم امام صادق علیه السلام بودم، سهل بن حسن از شیعیان خراسان وارد شد و سلام کرد و نشست، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا کرامت و بزرگی از آن شماس، شما خاندان امامت، چرا بر این حق خود سکوت کرده و قیام نمی کنید و حال آن که هزاران نفر از شیعیان شما آماده شمشیر زدن در رکاب شما هستند.

امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی! لحظه ای درنگ کن. پس امر فرمود که تنور را روشن کنند، هنگامی که آتش شعله ور شد، به سهل فرمود: داخل تنور شو، سهل گفت: ای پسر رسول خدا مرا از این کار معاف بدار، در این هنگام هارون مکی یکی از اصحاب با وفای امام علیه السلام وارد شد در حالی که کفش های خود را در دست گرفته بود، سلام کرد و جواب شنید، امام به او فرمود: کفش های خود را بر زمین بگذار و داخل تنور شو، او بدون هیچ درنگی وارد تنور شد و در میان شعله های آتش نشست. امام صادق علیه السلام رو به خراسانی کرد و از حوادث خراسان برای او گفت، انگار امام علیه السلام در آن جا حاضر بوده است، سپس فرمود: داخل تنور را نگاه کن. مامون رقی می گوید: من هم جلو رفتم و داخل تنور را مشاهده کردم، هارون مکی در میان آتش نشسته بود و برخاست و از تنور خارج شد. امام به سهل فرمود: در خراسان چند نفر مانند او می شناسی؟ عرض کرد: به خدا قسم احدی را نمی شناسم، امام علیه السلام حرف او را تایید نمود و فرمود: در زمانی که ما حتی پنج نفر از این گونه یاران نداریم چگونه قیام کنیم؟ (13)

شفا یافتن به دعای امام

عمار سه فرزند به نام های «اسحاق»، «اسماعیل» و «یونس» داشت، آن ها نقل کرده اند که «یونس» به مرض بدی مبتلا شده بود، به محضر امام صادق علیه السلام رفتیم، امام با مشاهده وضع یونس، دو رکعت نماز خواند و خدا را حمد کرد و بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و ذکرهایی بر زبان جاری ساخت و از خداوند چنین خواست: «واصرف عنه شر الدنيا والاخرة واصرف عنه ما به فقد غاظني ذلک واحزنني؛ شر دینا و آخرت را از او دور نما و این مرض را از او بر طرف ساز که عارضه او مرا ناراحت و غمگین کرده است.»

آن سه نفر نقل می کنند که: به خدا قسم از شهر خارج نشده بودیم که بیماری او برطرف شد و شفا یافت. (14)

پي نوشت ها :

- 1) ارشاد شيخ مفيد، انتشارات علميه اسلاميه، ج 2، باب 12 و اصول كافى، كلينى، دارالاضواء، ج 1، ص 472.
- 2) الوافى بالوفيات، صلاح الدين الصفدى، ج 11، ص 127؛ تهذيب الكمال، جمال الدين مزى، مؤسسة الرسالة، ج 5، ص 79؛ الكامل فى الضعفاء، جرجانى، دارالفكر، ج 2، ص 132.
- 3) ارشاد مفيد، همان، ص 173.
- 4) رجال طوسى، فصل شاگردان امام جعفر عليه السلام.
- 5) آل عمران / 37.
- 6) نمل / 40.
- 7) شرح المقاصد، تفتازانى، شريف رضى، ج 5، ص 76.
- 8) مدينه المعاجز، بحراني، مؤسسه معارف اسلامى، ج 5، ص 246؛ دلائل الامامة، ابن جرير طبرى، مؤسسة البعثة، ص 298؛ اختصاص، شيخ مفيد، جامعه مدرسين، ص 246.
- 9) الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، مؤسسه امام مهدي، ج 2، ص 742؛ مدينه المعاجز، همان، ج 6، ص 78؛ اثبات الهداة، شيخ حر عاملى، ج 3، ص 121؛ بحارالانوار، همان، ج 47، ص 118.
- 10) بحار الانوار، همان، ص 109؛ الخرائج و الجرائح، همان، ص 647؛ مدينه المعاجز، همان، ج 5، ص 226؛ مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ج 4، ص 225.
- 11) اصول كافى، همان، ص 192.
- 12) بصائر الدرجات، صفار قمى، منشورات مكتبة آيت الله النجفى، ص 243؛ مدينه المعاجز، همان، ج 5، ص 314؛ اثبات الهداة، همان، ج 3، ص 102؛ الخرائج و الجرائح، همان، ج 2، ص 729.
- 13) مناقب ابن شهر آشوب، همان، ص 237؛ بحارالانوار، همان، ص 123؛ مدينه المعاجز، همان، ج 6، ص 114.
- 14) مناقب ابن شهر آشوب، همان، ص 232 و مدينه المعاجز، همان، ج 6، ص 109 و بحارالانوار، همان، ص 134.